

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم وپر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

دپلوم انجنیر خلیل الله معروفی

برلین - ۲۰ جون ۲۰۱۵

"ایرانیان قدیم دلیر و راستگو بودند"

"دستور زبان فارسی پنج استاد"، از کتب معروف و از اولین دستورهائی ست، که در ایران در مورد گرامر و یا "صرف و نحو" زبان فارسی چاپ شده است. در تألیف این دستور پنج استاد بنام ادبیات ایران - که همه استادان پوهنتون تهران (دانشگاه تهران) بودند، حصه گرفته اند، که عبارتند از:

- استاد رشید یاسمی

- استاد ملک الشعراء محمد تقی بهار

- استاد بدیع الزمان فروزانفر

- استاد عبدالعظیم قریب

- استاد جلال الدین همائی

این استادان پنجگانه با چند نفر دیگر، همه استادان رسته اول آن سامان در عرصه کاوش و پرورش مسائل ادبی بودند، و استادان نسلهای بعدی ایران تا به امروز، همه پرورده دست و بلکه دستپرور همانهایند.

"دستور پنج استاد" چندین بار چاپ و تجدید چاپ گردیده است و هر بار با تیراژهای بزرگ چندین هزاری. وقتی بار اول نسخه ای ازین کتاب به دستم رسید - و دقیقاً میدانم که در ماه آگست ۱۹۸۴ در تهران بود - فهمیدم که استاد غلام سرور خان "بیات"^۱، که از صنف هشت تا یازده لیسه جلیل حبیبیه استاد زبان دری ما بود، صرف و نحو زبان دری را خط به خط از روی

^۱ - استاد غلام سرور خان "بیات" - که یادشان را مُدام عزیز میدارم و گرامی - واقعاً استادی بود ممتاز و من از حضرتش بسیار آموختم، با وجودی که همه وقته با وی به مناقشه میپرداختم، و در غالب موارد، گوی غلبه را من میبردم. او هم پاس مرا میدانست و میدانست، که استدلالاتم در اثنای مناقشات، پای در هوا نیستند. ضمن بخش ۱۴ سلسله "سرگردانی قلم و خاطرات نوستالژیک" - مؤرخ ۲۲ آگست ۲۰۱۰ - از این استاد و خاطراتش اندک نگاشته ام. لطفاً با باز کردن این لنک، در زمینه بیشتر بخوانید:

<http://www.afgazad.com/Adabi-Farhangi/082210-KM-Sargardaani-ye-Qalam-wa-Khaateraati-e-Nostalzhiek-14f11.pdf>

همین کتاب نوت برداشته و بعد برای ما دیکته میکرده است. دو نسخه مختلف این کتاب در دسترس من قرار دارد:

– یکی که چاپ آن در مهرماه سال ۱۳۶۳ از طرف انتشارات مرکزی (چاپ پارس) صورت گرفته و به خط نستعلیق از قلم احمد خوشنویس^۲ است. احمد خوشنویس در آخر کتاب، تاریخ ختم این کتاب را مهرماه ۱۳۵۰ ثبت کرده است.^۳ متأسفانه در آن زمان مشخصات کتاب را دقیقانه ننویشتند، ازین رو بسا نکات در چنین چاپها مبهم مانده است. این نسخه با تیراژ بیست هزار جلد طبع گردیده بود. نسخه دوم از سال ۱۳۷۱ است، که به اهتمام مهندس کیومرث پارسای، از طرف انتشارات اشراقی به تعداد ۵۰۰۰ نسخه چاپ شده.

استادان پنجگانه در صفحه ۴۶ تا ۴۷ جلد دوم نسخه اول در ذیل "مطابقت فعل با فاعل" نویسند:

«چون فاعل یا مُسند الیه جاندار باشد، فعل با آن در افراد^۴ و جمع مطابقت و برابری کند.»

و بعد مثال ذیل را میدهند:

«ایرانیان قدیم دلیر و راستگو بودند.»

و در صفحه ۱۰۴ همین جلد ضمن شرح «تعدد مُسند و مُسند الیه» گویند:

«مُسند الیه و مُسند ممکن است که هر دو مفرد و یا هر دو متعدّد و یا یکی مفرد و دیگری متعدّد باشد.»

و بعد همان جمله سابق را بار دیگر مثال میدهند، که:

«ایرانیان قدیم دلیر و راستگو بودند.»

این که مراد از «ایرانیان قدیم» کیست، سؤالی است، که فعلاً باشد تا نوبت شرحش برسد. اما بیائید که همین یک جمله را باز کرده و منطقاً تحلیل کنیم:

وقتی میگوئیم «ایرانیان قدیم دلیر و راستگو بودند»، نتیجه منطقی آن این میشود، که:

«ایرانیان امروزی دلیر و راستگوی نیستند!!!»

و نقطه دقیقاً مقابل جمله "پنج استاد" حتی این هم شده میتواند، که:

«ایرانیان امروزی، نه دلیر هستند و نه راستگوی!!!»

اکنون سؤالی پیدا میشود، که چرا پنج استاد بزرگ ایران – که در زمان و زبان خود شهره آن سامان بودند – تنها همین یک جمله را به حیث "مثال" انتخاب کرده اند، در حالی که میتوانند هزاران مثال دیگر را پیش بکشند؟؟؟ و چرا عین همین "مثال" را در دو نقطه مختلف و دو بحث

^۲ – شاید هم چنین شیوه نشر کتاب به تقلید از استاد خال محمد خسته صورت گرفته باشد، که قاموس معروف "لغات عامیانه فارسی افغانستان" اثر استاد عبدالله افغاننویس را به خط خوش خویش نوشت و چاپ اول آن در مطبوعه دولتی کابل در سال ۱۳۳۵ منتشر گشت.

^۳ – حدس میزنم – و حدسی در حد یقین و مستند به شواهد – که چاپ اول این کتاب در حدود سال ۱۳۳۵ ش صورت گرفته باشد، و نسخه ای را که احمد خوشنویس قلمی کرده، سالها بعد از چاپ اول این کتاب بوده است.

^۴ – "افراد" (به کسر حرف اول – بر وزن اکرام و ادمان و انسان و اعلان و اصرار) مصدر باب "افعال" و در معنای "مفرد بودن" است. و "مفرد" اسم مفعول همین مصدر است، که به همه کس معلوم باشد.

مختلف کتاب خود مکرراً و به تکرار می آرند؟؟؟ بی نیاز از شرح است، که "تکرار عین جمله" فقط و فقط "تأکید" را میرساند!!!!!!

گوئی پنج استاد عالی‌مقام ایرانی از دست هموطنان امروزین خود شکایت سر میدهند و حسرت روزگاران قدیم را همی خورند، که چرا بسا ایرانیان امروزی از صفات پسندیده و نیکوی اجداد و نیاکان خود فاصله گرفته اند!!! این استادان کلمات "دلیر و راستگو" را به هم پیوند میزنند، چون دقیقاً میدانند، که اوج "دلاوری و دلیری"، در "گفتن حقایق" نهفته است، و کسی که حقایق را بر زبان آورده نتواند، شجاع و دلاور و دلیر هم نیست!!!!!! آنچه را تاحال نوشتیم، به حیث مقدمه چیزی بدانید، که اینک عرض میکنم:

باز به مغازه "خاورمیانه" رفتم، تا سودای مورد ضرورت را بخرم. چند دانه نان بربری^۵ برشته و چیزهای دیگری را جمع کرده و از شوهر فریده خانم خواهش نمودم، که یک بسته هم از آن "توت افغانی" از وترین خود لطف کند. بعض چیزها را در سردخانه شیشه ئی و یا "وترین" میگذارند، تا هم سرد بماند و هم خوب و درست جلوه نمائی کرده بتواند؛ از جمله بسته های توت برامخانی (ابراهیمخانی)^۶ که به اصطلاح کابلی طرف آدم خنده میکند. این توت دستچین است و از خنجان؛ و تنها نمای آن دل آدم را از دلخانه میکند. مثلی که ترکیب "توت افغانی" سر یک نفر از خریداران که در آنجا صف بسته بود، خوش خورد؛ و من متوجه اطوار ناگوارش گشته و برایش گفتم:

«این توت افغانی ست و این توت غیر از افغانستان در هیچ جای دیگر دنیا پیدا نمیشود!!!»

این جمله که او را سراسیمه تر ساخته بود، سر گیش آورد، گفت:

«ما هر قسم توت در ایران داریم و این هم از توت‌های جنوب ایران است!!!»

برایش گفتم:

^۵ - "نان بربری" که در ایران بسیار مورد پسند است، ارمغان برادران هزاره ما به ایران است. عبدالرحمان خان تعدادی از هزاره های ما را به ایران تبعید کرد و ایشان تحفه گرانبهائی را با خود به ایران بردند، که عبارت از نان خانگی یا پنجه کش بود. چون ایرانیان هزاره های ما را به نام "بربری" یاد میکردند، نان ایشان را هم "نان بربری" نامیدند، که تا به امروزه روز شهرت دارد. شاید اکثریت مطلق ایرانیان و حتی افغانای ما ندانند، که "نان بربری" تحفه ای بوده است حیاتی، از هزاره های ما به ایرانیان. این نان برلین به "نان ایرانی" شهرت یافته است.

در کتاب جالب و دوجلدی "پژوهشی در تاریخ هزاره جات" اثر محترم حسین علی یزدانی (حاج کاظم) در زمینه به تفصیل سخن رفته است و علاوه بر آن میتوان معلومات بی اندازه ذیقیت و منحصر به فرد را درین اثر ناب دستیاب کرد!!!

^۶ - این توت که در ماههای ثور و جوزا میرسد و رنگ و مزه خاص دارد، یک تکه شربت است و به توت "پریکوک" شهرت دارد؛ چنان که در کوچه های کابل همیشه صدا میزدند: توت پریکوک، توت پریکوک!!! و کلمه "پریکوک" تلفظ عامیانه از "پریکبک" است، چون این توت از نگاه رنگ و رُخ شباهت به پره های کبک دارد و دانه هایش یک در میان سیاه و سفید است، عیناً به مانند پریکبک. تا جائی که دقیقاً بررسی کرده ام، این توت تنها در افغانستان سراغ میگردد و آن هم در مناطق سردسیر و مرتفع آن. "خنجان"، که در ارتفاع بیشتر از ۳۰۰۰ متر قرار دارد، بهترین توت این نوع را ارزانی میکند. "توت خنجان" که بعد از مناطق دیگر پخته میشود، خیلی معروف است، خصوصاً که دستچین باشد و خودش در درخت خشک شده باشد. این توت را که بعضاً در بازار تُرکها در برلین دستیاب میشود، به نام "توت پاکستانی" یاد میکنند؛ در حالی که میدانم این نوع توت در آب و هوای گرم و مرطوب پاکستان قطعاً و هرگز نمیروید!!!!!!

«جناب شما از هوا سخن نگوئید، من ایران را از این سر تا آن سرش دیده ام و دقیقاً میدانم، که این نوع توت در ایران پیدا نمیشود و مناطق گرمسیر جنوب ایران قطعاً برای نشو و نمای این توت سازگار نیست!!! از طرف دیگر اگر این توت در ایران میبود، در مغازه های پُر و پیمان آجیل فروشی خیابان ولی عصر و خیابان ویلا^۷ حتماً عرضه اش میکردند!!!»

منتظر بودم، که صاحب دکان شجاعت به خرج داده، موقف بگیرد و بگوید، که:

«نه خیر این توت واقعاً "توت افغانی" ست، که از مغازه های بزرگ افغانی واقع شهر همبورگ تدارک میکنیم!!!»

اما او لب به سخن تر نکرد، در حالی که چند روز پیش خانمش، در حضور شوهر، با زبان قال و به مانند بلبل در مورد این توت گفته بود:

«ما ازین توت در ایران نداریم؛ واقعاً توت بسیار عالیہ و ما هر روز از آن میخوریم!!!»

یک افغان محترمی در برلین زندگانی دارد، که اموال مورد نیاز دکانهای ایرانی مقیم برلین را از مغازه های بزرگ افغانی در همبورگ تهیه کرده و در دسترس این مغازه ها میگذارد. یکی از افغانهای عمده فروش مقیم همبورگ چنین اموال را از هندوستان و ایران و افغانستان تهیه کرده و مارک خود را که "پامیر" است بالایش میزند. شرکت "پامیر" اقسام خوراکیه باب خشک - از برنج اعلاى بسمتی گرفته تا انواع کلچه و شیرینی و میوه خشک و مساله باب^۸ را عرضه میکند و در برلین بسا مغازه های تُرک هم اجناس "پامیر" را میفروشند!!!!

بدون این که سخن را عام بسازم، به صراحت میگویم که سخن استادان پنجگانه و فرزانه ایران در مورد بسا برادران ایرانی ما صدق میکند؛ خصوصاً وقتی پای مفاخرت و لاف زدنها به میان بیاید. واقعاً وقتی پای افتخارات تاریخی و فرهنگی به میدان کشیده شود، متأسفانه بزرگترین دانشمندان ایران هم از "ایرانیگری" کار گرفته، حقایق را کتمان میکنند و افتخارات تمام منطقه را در بست به خود و به "ایران کنونی" نسبت میدهند. چنان که به زبان حال و قال میگویند و مینویسند، که مثلاً:

- "ابوالمؤید بلخی" مال ایران است

- "دقیقی بلخی" مال ایران است

- "شهید بلخی" مال ایران است

- "معروفی بلخی" مال ایران است

- "ابو شکور بلخی" مال ایران است

- "رابعه بلخی" مال ایران است

^۷ - "خیابان ولیعصر" و "خیابان ویلا" از جاده های معروف تهران است، که در آن مغازه های لوکس بسیار و خیلی فراوان است، از جمله مغازه های که میوه های خشک و شیرینی باب را با سلیقه خاص و خیلی دلربا عرضه میدارند. در ایران "میوه خشک" را "آجیل" مینامند. مغازه های آجیل فروشی این دو خیابان واقعاً معروف اند و هر نوع میوه های خشک و شیرینی و چاکلیت و غیرهم در آنها سراغ میشوند - و قیمتها هم درین دکانها متناسباً بسیار بالا میباشد و هر کس قدرت خرید امتعه را ازین دکانها ندارد!!!

^۸ - "مساله" کلمه هندی ست، که از اصل عربی "مصالح" برخاسته است. این کلمه را باید همین طور بنویسیم، چون آوردن اصل عربی آن مغالطه آمیز است. "مصالح" جمع "مصلحت" است، که در زبان ما با همین املاء مفهوم و معنای کاملاً متفاوتی را افاده میکند!!!

- "ابوعلی بن سینای بلخی" مال ایران است
- "خاوندشاه بلخی" مال ایران است
- "رشیدالدین وطواط بلخی" مال ایران است
- "ابو نصر فراهی" مال ایران است
- "ابوالفتح بُستی" مال ایران است
- "محمد بن طیفور سجاوندی لوگری" مال ایران است
- "عبدالحی بن ضحاک گردیزی" مال ایران است
- "حکیم عنصری بلخی" مال ایران است
- "ناصر خسرو بلخی" مال ایران است
- "حکیم فرخی سیستانی" مال ایران است
- "حکیم سنائی غزنوی" مال ایران است
- "هجویری غزنوی" مال ایران است
- "سید حسن غزنوی" مال ایران است
- "حکیم ابو نصر فارابی" مال ایران است
- "مولانا جلال الدین محمد بلخی ثم رومی" مال ایران است
- "حکیم ظهیرالدین فاریابی" مال ایران است
- "خواجه عبدالله انصاری هروی" مال ایران است
- "عبدالواسع جبلی غرجستانی" مال ایران است
- "مولانا عبدالرحمان جامی هروی" مال ایران است
- "استاد کمال الدین بهزاد هروی" مال ایران است
- و در زمانه خود ما حتی "سید جمال الدین افغان" هم مال ایران است!!!
- و اگر جریان به همین منوال پیش برود:
- "حضرت مولانا عبدالقادر بیدل دهلوی" هم مال ایران خواهد شد
- "ملک الشعراء قاری عبدالله خان" هم مال ایران خواهد شد
- "استاد عبدالعلی مستغنی" هم مال ایران خواهد شد
- "استاد عبدالغفور ندیم کابلی" هم مال ایران خواهد شد
- "ملک الشعراء استاد عبدالحق بیات" هم مال ایران خواهد شد
- "استاد خلیل الله خلیلی کابلزاد" هم مال ایران خواهد شد
- "ملک الشعراء استاد محمد طاهر هاتف" هم مال ایران خواهد شد
- "ملک الشعراء استاد محمد نسیم اسیر کابلزاد" هم مال ایران خواهد شد
- "شیخ الشعراء فدائی هروی" هم مال ایران خواهد شد
- "علامه احمد علی کُهازاد" هم مال ایران خواهد شد
- "علامه عبدالحی حبیبی" هم مال ایران خواهد شد
- "علامه صلاح الدین سلجوقی" هم مال ایران خواهد شد
- "استاد محمد ابراهیم صفا" هم مال ایران خواهد شد
- "استاد محمد انور بسمل" هم مال ایران خواهد شد
- و ... و ... و ... هم مال ایران خواهند شد.!!!!!!!!!!!!!!

سؤالی که اکنون مطرح میگردد، اینست، که:
چرا برادران ایرانی ما مال خود را "دودسته" محکم گرفته و چشم به طرف ملک و مال و افتخارات همسایگان - و بالخاصه همسایه مظلوم و بی دفاع خود "افغانستان بی لب و بی لانه" - دوخته و تمام دار و ندار از افتخارات ایشان را تصاحب میکنند؟؟؟؟؟
استادان پنجگانه "پوهنتون تهران" دهه ها پیش، خود جواب این سؤال ما را خلص و کوتاه و سُچ و پوستکنده در همان اثر "دستور پنج استاد" خویش داده اند، که:

"ایرانیان قدیم دلیر و راستگو بودند!!!"

وقتی "ایران کنونی" یا "ایران امروزی" میگوئیم، مراد از کشور "فارس" است که از ۱۹۳۵ بدین سوی؛ یعنی از زمان رضاء شاه پهلوی، نام "ایران" را بر خود گذاشته است!!!
اما ایران فردوسی توسی و ایران ناصر خسر و بلخی و ایران عنصری بلخی و ایران فرخی سیستانی و ایران منوچهری دامغانی و ایران که و که و که و که از قدمای عزیزالقدر، همانا "خراسان" است، که در عصر پیش از اسلام "آریانا" نامیده میشد!!! و قسمت مُعتابه و هسته مرکزی و مرکز ثقل ایران عنصری و ایران فردوسی و ایران فرخی و ایران منوچهری دامغانی و ... را در محدوده خاک پاک و مقدس خود ما - "افغانستان عزیز" - و در بلخ و هرات و گوزگانان و نیمروز و بُست و قندهار و کابل و زابل و غزنه و گردیز و کوهستان مرکزی ما غرستان یا غرجستان و بامیان و ... مجسم مییابیم!!!
پس اگر کسی "ایرانیان قدیم" میگوید، مرادش از "خراسانیان تاریخی" ست!!!!!!

و چه مغالطه آور است، التباس نام "ایران قدیم" با "ایران امروز"؟؟؟

منظومه رسا و بس سخنگوی استاد سخن، فخر الشعراء و ملک الشعراء، محمد نسیم "اسیر" زیر عنوان «همه کس ایرانی ست» را، که صفحه ۱۰ جون ۲۰۱۰ و همین امروز پورتال "افغانستان آزاد - آزاد افغانستان" را نیز مزین ساخته است، جنساً نقل کرده و حسن ختام این مقاله میگردانم.

استاد محمد نسیم "اسیر"
دهم جون ۲۰۱۰

همه کس ایرانی ست!!!

درین دنیای بی پایان چه شیخ و شاب ایرانی ست
تمام پیشوایان جهان از جنس مرد و زن
به چشم کم مبین این افتخار و این فخامت را
ز دانشمند و دانشجو به چندین قاره عالم
هرآنچه هست در این عالم اسباب ایرانی ست
که باشد نامدار و صاحب القاب ایرانی ست
که در هر گوشه از اوتاد و از اقطاب ایرانی ست
به هر پیمانه ای تا میکند ایجاب ایرانی ست

به دَور کُزّه خاکی اگر گُردی شود بالا
زمین گرد است و دَور خویش گرداگرد میگردد
به دنیای تحرک، هر کجا جنبنده ای بینی
اگر زن نامور بینی به هند و سند و در بنگال
مگو در باب مولانا و یاسید جمال الدین
خلیلی و خلیل و قاری و مستغنی و شایق
به واتیکان نظر کن شوکت و شان نصاری را
خدا روزی که پیدا کرد دارا و سکندر را
همین بیچاره مایکل جکسن برگشته بخت امروز
به یاد کس نمی آید چه سان آخر، نمیدانم
شنیدم مرد دانائی همی گفت این حقیقت را
به اوباما دهید این مژده، شاید بیخبر باشد
که بابایش ز ایران است و خود هم ناب ایرانی ست
رسد گر در دل خورشید عالمتاب ایرانی ست
به هر که بنگری مصروف این گرداب ایرانی ست
اگر بیدار، ایرانی وگر در خواب ایرانی ست
وگر مرد دلیر گُنده در پنجاب ایرانی ست
سنائی و ابی سینا ز چندین باب ایرانی ست
ندیم و واصل و سلجوقی و بیتاب ایرانی ست
نمیدانی که از عمری ست چندین پاپ ایرانی ست*
به هر دو داده این نعمت که مام و باب ایرانی ست
که روزی با مهارت می نمود آلاب، ایرانی ست
جوانمردی، که پا مانده ست در مهتاب ایرانی ست
که پیغمبر به نسل و ذریه و انساب ایرانی ست
که بابایش ز ایران است و خود هم ناب ایرانی ست

[اسیر] این طنز را بنوشتم و زان روز میترسم

بگـویندم، که این بیچاره بیتاب ایرانی ست

* از نکته سنجان محترم در تغییر قافیۀ [ب] به [پ] روی ضرورت شعری معذرت میخوام.

(م. نسیم "اسیر" - فرنکفورت، ۱۲ فبروری ۲۰۰۹)

(خلیل الله معروفی - برلین، ۱۷ جون ۲۰۱۵)